

که احوال دوزبانی شده است خانه	که احوال دوزبانی شده است خانه
رقم کند جفا شکسته نامه ما	رقم کند جفا شکسته نامه ما
هر جا که واکنده اعوشش مهر دانه	هر جا که واکنده اعوشش مهر دانه
بود عیارشنت سر مه رقم شوق	
که هست خاک تو از کوی بند طام	
دو از چشم تو نکشاید دل از بستان	بنا بدتر کش بر تیر زنگستان حرا
شعله میگردد ببری در شیشه از کشته تم	بسکه سوز و شوخی آن آتشین حولا
عالم ایم ندارد منت از ساقی که هست	کردش ساغر خود چون کوی غطاب
ز ابل این چکلش تو اضع با قبول با بود	دست رد با شد ز جا چین باران
از فرارم کرد باد سر به حیر و بوج	بسکه دارد در دهن چشم تو نم کردان
بود موج کل بطنش جنبش که واردم	عند لیم و امن مادر بود بستان حرا
بسکه است سوجتم از زرق سوادگی	دو و شمع سخن از شکست کجانه
کردش بجا ز ام ای دم ای سو چشم	دخست افزون میشو و از حلقه شتا
بسکه اضعف گرفتار رسک گشته حرا	ناله زنجیر بیرون نماید از زبان حرا
بسکه رنگین گشت از دست نگار زین	عوطه ز حرا کان بجز رنگ چون رنگ
تا تو نم کردیم بار شوق دورت	
که ز سر موج نمک گذشت چون ترکان	
سمه در آستان سازد کوی جام گلشن	بود از سداک آتش این بجای حد
نشید تیغ او را بند ضعف دست با بند	ببال جوهر شمشیر پرواز است ز کشت

فلم اول خزان غزالان خرم بندد	کشد مانی اگر در بر تقوی تو نکش را
کسی کردیدن دست نگار زین بود بچود	شراب نهمس و اندخانی نهمز کشتن
شکفته تکلیت ز شرب دامها مارا	سید بهار بود خط چاهها مارا
صفای کویر ماخلق را فرب دهد	نهان بگردنی است دامها مارا
ز می ماغ رسدن بس است قاصدا	رسانده طشت ز ساقی بیامها مارا
تلاش نصف نیست غیر کم نامی	بود باب تکین تشنه نامها مارا
فغان ز وحشت اهل جهان که بر مردم	نخند هند جواب سلامها مارا
بنا هستی ما از غبار دیده مات	گذشته موج نمناش از باها مارا
بغیر نمک ز شوق کند بد کوی	
طبع نبات دارین خوش کلامها مارا	
من کجا حاققه باده فروشی اینجا	میکنم همجو سباده فروشی اینجا
نبودم زردن هم ز سخی شندک	بند کوش بود مهر جوشی اینجا
زان بدن دایم نسلی جان در و اندیش	مهرم کافور بات صبح صبح طلب ریس
گرسنه و بنفش و جندان ی بهر زان	میکنم از خال و میل سر چشم جوشی
از کم استب که می شد خون آتش موزان	چون بر بر و ان اب از شعر و آدم
با دان زلف سید بسیار کردن حویلیت	
اینقدر شوق بجای طره ده شوشی	
ز صحرای عشق و خشت زردون چشمه	هرم هو ورق کرد اند دیوان نکاش